

عبادت و بندگی

تنہا راہ رسیدن بہ کمال



محمد تقی صرفی پور

عبادت و بندگی تنها راه رسیدن به کمال!



مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و
صلوات و درود فراوان بر محمد مصطفی و اهل
بیت طاهرینش.

تنها راه رسیدن به کمال، بندگی
درگاه خداوند است.

برای رسیدن به خدا باید عبد
باشیم.

هر چقدر عبد تر باشیم بیشتر به
خدا نزدیک می شویم.

بالاترین مقام معنوی پیامبر اسلام
این بود که عبد خدا شد:

اشهد انّ محمّدا عبده و رسولّه
شهادت می دهم که محمد، عبد و
رسول خداست.

آری حضرت محمد(ص) عبد واقعی
خدا بود و چه کسی از پیامبر بنده تر؟
روی سنگ قبر آیه الله بهجت
نوشته است ((العبد))

در این کتاب درباره نماز راه بندگی

مطالب متنوعی آورده شده است.

زمستان 1401. کرمانشاه

راه و رسم بندگی

در زمانهای قدیم شخص
ثروتمندی غلامی خرید و به منزل
آورد و در منزل از او پرسید:

نام تو چیست؟

غلام گفت: هرچه صدایم کنی!

پرسید: چه کار بلدی؟

غلام گفت: هر کاری بگوئی

انجام میدهم!

پرسید: چه غذائی میخوری؟

غلام گفت: هر چه بدهی

میخورم!

پرسید: کجا می خوابی؟
غلام گفت: هر کجا بگویی می
خوابم!
آن مرد با ناراحتی گفت: تو مرا
مسخره کرده ای؟ این چه جوابهایی
است که می دهی؟
غلام گفت: مگر نه این است که
من بنده شما هستم؟
آن مرد گفت: بله!
غلام گفت: کدام بنده ای به
صاحب خود میگوید: به من فلان غذا
را بده و مرا فلان اسم صدا کن و فلان

کار را به من بده و فلان محل را برای
خواب من آماده کن و...

صاحب من شما هستی و هر
کاری بگویی اطاعت می کنم چون کار
من فقط اطاعت است.

آن مرد باخود فکر کرد و پیش
خود گفت: اگر راه و رسم بندگی این
است که غلام می گوید، پس چطور من
بندگی خدا را میکنم، که هی میگویم
چرا این را به من ندادی و فلان چیز را
به من بده و من را اینکاره کن.... هی
دستور می دهم.... و چرا و چرا؟....

عبد شدن بدون نماز میسر نیست!

نماز بهترین جلوه بندگی است . وقتی
مقابل خداوند مهربان سجده می کنیم
به خدا خیلی نزدیک هستیم.

خوشا آنانکه الله یارشان بی*بحمد و
قل هو الله کارشان بی*خوشا آنانکه
دایم در نمازند*بهشت جاودان
بازارشان بی (باباطاهر)

یکی از جلوه های مهربانی و رحمت
خداوند رحیم آنست که اجازه داده در
برابرش نماز بخوانیم و از دهها بلکه
صدها برکت نماز بهره مند شویم.

**خدا اجازه داده هر وقت خواستیم با او
حرف بزنیم**

در حالی که برای ملاقات با پادشاهان
و روسای جمهور باید از دهها موانع
بگذریم شاید موفق با دیدار با انها

بشویم ولی خداوند قادر متعال که همه
قدرتها در مقابلش ذلیل و خاضعند، به
همه بندگانش بدون هیچ تمایز و
تبعیضی اجازه داده تا هر ساعتی
خواستند با او در نماز ملاقات کنند. با
او حرف بزنند و خواسته های خود را
در قنوت به هر زبانی خواستند بگویند
و او را تسبیح و تقدیس نمایند .

هدف از خلقت انسان هم در حقیقت
همین است که انسان عاشق خدا شود

و با عشق بازی با خداوند لطیف
و جمیل، به لذت بی نظیری که در
هیچیک از لذت‌های مادی نیست دست
پیدا کند.

انسان عاشق خدا، انسان عجیبی
است. او شبانه روزش را به یاد
معشوقش یعنی خداوند زیبا، می
گذراند و هیچیک از لذت‌های دنیا برای
او ارزشی ندارد.

مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي هر کس

مرا بجوید ، خواهد یافت

وَمَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي و هر کس

مرا یافت ، می شناسد

وَ مَنْ عَرَفَنِي احَبَّنِي و هر کس

مرا شناخت ، دوستدار من می شود

وَمَنْ أَحْبَبَنِي عَشَقْنِي و هر کس

دوستدار من شد ، عاشقم می شود

وَمَنْ عَشَقْنِي عَشَقْتُهُ و هر کس

عاشقم شود ، عاشقش می شوم

وَمَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ و هر که را

عاشق شدم ، می کشمش

وَمَنْ قَتَلْتَهُ فَعَلَىٰ دَيْتِهِ^۱ وهر کس را

کشتم ، دیه او بر من است

وَمَنْ عَلَىٰ دَيْتِهِ فَاَنَا دَيْتُهُ^۱ و هر که

دیه او بر من است من خودم دیه

او هستم

¹ قرۃ العیون ، ص 366

آن کس که تو را شناخت جان را چه
کند

فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی
دیوانه تو هر دو جهان را
چه کند؟ (خواجه عبدالله انصاری)

حدیث قدسی خیلی عجیب!

یک نمونه از سخنان خداوند با حضرت
داوود را می‌خوانیم:

يَا دَاوُدُ أَتَبْلُغُ أَهْلَ أَرْضِي أَنِّي حَبِيبٌ مِّنْ
أَحَبِّينِي أَي دَاوود! به همه مردم اهل
زمین این پیام را برسان که من دوست
کسی هستم که مرا دوست بدارد، و
اگر کسی می‌خواهد با من رابطه محبت
برقرار کند من آماده‌ام. وَجَلِيسٌ مِّنْ

جَالَسَنِی؛ اگر کسی بخواهد با من
همنشینی کند، همنشین‌اش
می‌شوم. وَمُونِسُ لِمَنْ اُنِسَ
بِذِكْرِی؛ کسی که با یاد من انس
بگیرد، انیس‌اش می‌شوم و او را از
تنهایی و وحشت درمی‌آورم. وَصَاحِبُ
لِمَنْ صَاحَبَنِی؛ کسی می‌خواهد با من
همراه شود، من آماده‌ام و رفیق و
همراهش می‌شوم. وَمُخْتَارُ لِمَنْ
اخْتَارَنِی؛ کسی که مرا انتخاب کند،

من نیز او را انتخاب می‌کنم. وَمُطِيعٌ
لِمَنْ أَطَاعَنِي؛ اگر کسی مرا اطاعت
کند، من نیز از او اطاعت می‌کنم. مَا
أَحَبَّنِي أَحَدٌ أَعْلَمُ ذَلِكَ يَقِيناً مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا
قَبْلَتَهُ لِنَفْسِي وَأَحَبَّتُهُ حُبًّا لَا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ
مِنْ خَلْقِي؛ اگر کسی واقعا مرا دوست
بدارد و من بدانم که مرا می‌خواهد،
من نیز او را دوست می‌دارم. او را
برای خودم می‌پذیرم و برای دوستی
خودم انتخاب می‌کنم. بالاتر این‌که

محبتی به او پیدا می‌کنم که هیچ کس
نمی‌تواند بر آن سبقت بگیرد. مَنْ
طَلَبَنِی بِالْحَقِّ وَجَدَنِی وَمَنْ طَلَبَ غَیْرِی
لَمْ یَجِدَنِی؛ اگر کسی واقعا مرا بجوید
مرا خواهد یافت، اما کسی که سراغ
دیگران برود، به من نخواهد رسید.
سپس خداوند به مردم پیغام می‌دهد
که فَارْضُوا یَا أَهْلَ الْأَرْضِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ
مِنْ غُرُورِهَا وَهَلُمُّوا إِلَیْ کَرَامَتِی
وَمُصَاحَبَتِی وَمُجَالَسَتِی وَمُؤَانَسَتِی؛ خود

را از این وسایل فریب که به آنها
مشغول شده‌اید، رها کنید! این‌ها
مطلوب حقیقی شما نیست؛ به سوی
کرامت من بیایید و با من همنشین
شوید و با من انس بگیرید! وَأَنْسُونِي
أَوْأَنْسِكُمْ وَأَسَارِعْ إِلَىٰ مَحَبَّتِكُمْ؛ با من
انس بگیرید تا مونس شما شوم و به
محبت شما شتاب بگیرم. اگر با من
انس بگیرید، نه تنها انیس شما می‌شوم
و شما را از وحشت و تنهایی در

می آورم، بلکه اصلاً محبتم را در اختیار
شما قرار می دهم.

يَا دَاوُدُ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ؛ اگر شما یاد
من باشید من نیز یاد شما خواهم بود.
در روایات دارد که اگر شما در تنهایی
مرا یاد کنید، من در عرش و مقام
خودم شما را یاد می کنم و اگر در میان
مردم مرا یاد کنید، من در میان
فرشتگان، سکان سماوات و ملأ اعلی
شما را یاد می کنم و نام شما را

می برم. وَجَنَّتِي لِلْمُطِيعِينَ؛ کسانی را که مطیع من باشند، به بهشت می برم. وَحُبَّتِي لِلْمُشْتَاقِينَ آن‌هایی که اشتیاق مرا داشته باشند، دوست‌شان می‌دارم. وَأَنَا خَاصَّةٌ لِلْمُحِبِّينَ؛ اما کسانی که به من محبت خالص داشته باشند و دل‌شان را فقط برای من آماده کرده باشند و محبت‌های دیگر را از آن خارج کرده باشند، خودم مال آن‌ها هستم. این فراز، مطلب بسیار

بلندی است. وقتی شما کسی را دوست می‌دارید به او می‌گویید اموالم در اختیار شما. اگر او را بیشتر دوست بدارید، می‌گویید هر وقت مرا احضار کنید، در خدمت شمایم. دست آخر به او می‌گویید: جانم به قربان شما. آخرین چیزی که یک فرد می‌تواند به دیگری اهدا کند، خودش است. وَأَنَا خَاصَّةً لِلْمُحِبِّينَ! این مرتبه از آن کسی

است که به خدا محبت خالص داشته
باشد.^۱

اشک های عشق به خدا در شعیب نبی
تمامی نداشت

حضرت شعیب (علیه السلام) از عشق
خداوند تبارک و تعالی آنقدر گریه
کرد که چشمش نابینا شد، خداوند

^۱عدة الداعي و نجاح الساعي، ص 252

بینایی او را به او باز گردانید، ولی
شعیب دوباره آنقدر گریه کرد تا کور
شد، خداوند برای بار دوم نیز او را بینا
کرد.

شعیب مجدداً گریست تا کور شد تا
سومین بار نیز خداوند بینائیش را به
وی باز گردانید و چون بار چهارم شد
خداوند به او وحی کرد:

ای شعیب آیا برای همیشه می‌خواهی

این چنین گریه کنی؟ اگر گریه تو
ترس از آتش جهنم است من تو را از
آتش دوزخ پناه داده و نجات می‌دهم
و اگر برای اشتیاق بهشت است من
آن را به تو مباح نمودم.

شعیب در جواب: ای معبود من تو
خود می‌دانی که من نه به خاطر ترس
از دوزخ و نه برای اشتیاق بهشت تو
می‌گیرم، بلکه دلباخته عشق تو
گشته‌ام و نمی‌توانم خود داری کنم جز

آنکه به وصل دیدار تو نائل گردم.

خداوند به او وحی کرد حال که چنین
است من کلیم خودم موسی بن عمران
را به خدمتکاری تو می گمارم¹

اویس قرن عاشق خدا بود

در حالات عرفایی اویس گویند: بعضی
از شب‌ها می گفت: امشب شب رکوع
است و به یک رکوع شب را به صبح

¹تاریخ انبیاء ج 2 ص 23

می‌رساند. یک شب می‌گفت: امشب
شب سجود است و به یک سجده شب
را سپری می‌کرد. به او گفتند: اویس،
چرا این قدر به خودت زحمت
می‌دهی؟! گفت: کاش از ازل تا ابد
یک شب بود و من آن را به یک
سجده سپری می‌کردم.^۱

نمک می خوردید و نمکدان را می

شکنید!

روزی یکی از دوستان مرحوم مجلسی

که خیلی به وی ارادت داشت، از

همسایه خود و جمع همراه او شکایت

کرد و گفت: در همسایگی ما همسایه

ای است که از شب تا صبح به همراه

جمعی، فساق به لهو و لعب و شراب

خوردن می پردازد، شما می توانید

برای من چاره ای بیندیشید، ملا محمد

تقی به او گفت: امشب همسایه خود و
همراهانش را برای صرف شام دعوت
کن، من نیز خواهم آمد، دوست ملا
محمد تقی بدون کوچکترین اعتراضی
قبول کرد و به سراغ آنان رفت، رییس
ضمن قبول دعوت با خوشحالی گفت:
چه شده است که به طایفه ما ملحق
شده‌ای؟ میزبان بدون اظهار نظر به
خانه برگشت و اسباب شام را فراهم
ساخت و چون شب فرا رسید، علامه

زودتر از مهمان‌ها به خانه همسایه اش
رفت و در آنجا نشست، چون مهمانان
وارد خانه شدند و چشمشان به ملا
محمد تقی افتاد، متعجب شدند.

رییس آنان که حضور یک فرد
روحانی را مانع عیش و نوش دانست،
در صدد برآمد که با حيله‌ای او را از
میدان به در کند، از این رو به ملا
محمد تقی گفت: شیوه‌ای که شما در
دست دارید، بهتر است یا کاری که ما

آنان را در پیش گرفته ایم، ملا محمد
تقی با لحنی ملایم و آرام گفت: هر
کدام شیوه کار خود را بیان و بعد
قضاوت می‌کنیم که کدام بهتر است،
رییس گروه که از برخورد مؤدبانه این
روحانی در شگفت مانده بود، گفت:
این سخن نیکویی است. سپس ادامه
داد: یکی از اوصاف ما این است که
وقتی نمک کسی را خوردیم، دیگر به
او خیانت نمی‌کنیم، ملا محمد تقی

فرصت را غنیمت شمرد و گفت: من
این مطلب را که شما گفتید قبول
ندارم. اما سر دسته آنان در حالی که
قیافه حق به جانبی را به خود گرفته
بود، گفت: این از اصول طایفه ماست.

ملا محمد تقی نگاهی به آنان کرد و
سپس با نفس مسیحایی خود فرمود:
آیا شما تا به حال نمک خدا را
خورده‌اید؟! این سخن ملا محمد تقی
همانند آب سردی بر آتش طغیان و

غرور آنان فرو ریخت، سکوت سراسر
مجلس را فرا گرفت، رنگ خجالت بر
سیمایشان نشست، زیر چشم به هم
نگاهی کردند و بدون اینکه سخنی
بگویند خانه را ترک کردند،
صاحب‌خانه که شاهد این صحنه بود،
دلهره سراسر وجودش را فرا گرفت،
نزد ملا محمد تقی آمد و گفت: اینکه
بدتر شد، ملا محمد تقی مجلسی گفت:
صبر کن تا ببینیم بعدها چه می‌شود،

صبح روز بعد درب خانه ملا محمد تقی
به صدا در آمد، وقتی که در خانه را
گشود، رییس آن گروه را دید که
پشت در خانه ایستاده است، رییس
زودتر از ملا محمد تقی سلام کرد و
گفت: دیشب سخن شما مرا به فکر وا
داشت، اینک غسل کرده و توبه
کرده‌ام و آمده‌ام تا شما مسائل دینی
را به من بیاموزید، لبخند رضایت بر
لبان محمد تقی نشست و با روی

گشاده او را به خانه خود دعوت و از او
پذیرایی کرد^۱

نماز به ظاهر دارد که شامل واجباتی
که بصورت قیام و رکوع و سجده و
تشهد انجام می شود و یک باطنی دارد
که اگر کامل و درست انجام شود
انقدر زیبا و نورانی و الهی است که

هیچ عملی به پای نماز در این جهت
نمی رسد.

ما برای نماز خواندن خلق شده ایم

خداوند انسان را برای عبادت که
مهم ترین جلوه آن در نمازهای یومیه
است خلق نموده است تا در صورتی
که نماز را درست بجا بیاوریم به کمال
برسیم. و بهترین نماز، آن نمازی است
که با خشوع باشد که خداوند در سوره

مومنون ، یکی از ویژگیهای مومنین را خواندن نماز با خشوع ذکر کرده است.

ایه الله بهجت می فرمود :

اگر سلاطین عالم می دانستند در نماز چه لذتی هست، همه سلطنت های خود را رها می کردند و نماز را یاد

می گرفتند. حیف که نمی دانند چه
لذتی دارد!^۱

نماز باخشوع یعنی نماز گزار خود را در
مقابل عظمت الهی می بیند لذا از
خوشحالی اینکه در مقابل خداوند
مهربان است اشکش جاری می شود
گاهی بدنش به لرزه می افتد. گاهی
انقدر غرق عظمت الهی می شود که از

توصیه- <http://www.dana.ir/news/678488.html>¹
جالب- آیت- الله-جهت-به-پادشاهان

حوادث اطراف خود هیچ چیز احساس
نمی کند و گاه به درجه ای از خشوع
می رسد که: رسد آدمی به جایی که
بجز خدا نبیند!

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم* به
دریا بنگرم دریا ته وینم* بهر جا
بنگرم کوه و در و دشت* نشان روی
زیبای ته وینم ((باباطاهر))

در این موقع احتمال بیهوش شدن و یا
جان بجان افرین تسلیم کردن زیاد
است.

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾. به راستی که
مؤمنان رستگار شدند (١). الَّذِينَ هُمْ
فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾. همانان که
در نمازشان خاشع و ترسانند (2)^۱

¹مؤمنون ایه 1و2

اولین کسانی که نمازشان با خشوع
کامل بوده است چهارده معصوم بوده
اند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) شبی هزار رکعت
نماز می خواند و از کثرت
سجده، پیشانیش پینه می بست. هفتاد بار
از خوف خدا، غش کرد و بیهوش
شد. در هنگام نماز، تیر را از پایش
در آوردند، متوجه نشد. در موقع نماز

رنگ برنگ می شد و دچار ترس و لرز
می گردید.

نماز فاطمه زهراء (سلام الله علیها) نماز

با خشوع کامل بوده است. پدرش

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره

نمازش چنین تعریف می کند:

هر گاه که او در محراب در مقابل

خدای ذوالجلال قرار می گیرد، نورش

برای ملائکه مشخص است همانطور

که نور ستاره برای اهل زمین مشخص
است و خدا به ملائکه می
فرماید: ای فرشتگان من! به فاطمه نگاه
کنید که او سرور کنیزان من است و در
پیشگاه من مشغول عبادت است در
حالی که استخوانهایش از خوف من می
لرزد و با دلش مرا عبادت می کند. من
شمارا شاهد می گیرم که شیعیان او را
از آتش ایمن گردانیدم.^۱

اینکه عالمانی چون آیه الله سید
احمد کربلایی یا آیه الله میرزا جواد
آقا ملکی تبریزی یا آیه الله شیخ علی
کاشانی در حال نماز از دنیا رفتند، زیرا
نتوانستند عظمت الهی را که در نماز
حس کردند تحمل نمایند و از شوف
روحشان به لقاء الله پیوست.

اینکه فرمودند نماز معراج مومن است
یعنی می تواند با خشوع در نماز، به
عرش الهی بالابروود و ذره ای از
عظمت الهی را مشاهده نماید.

کسانی که به این لذت دست پیدا
کردند دیگر دنیا و آنچه در آنست
برایشان بی ارزش می گردد.

داستان جوان عاشق

داستان زیر بیانگر مطلب مذکور است:

ملاحسن فیض کاشانی در دیوان
خود داستان جوانی را به صورت
شعر ذکر کرده که من خلاصه آن
را بصورت نثر می آوریم:

روزی جوانی هیزم شکن، سر
راهش به دختر حاکم که با
همراهان خود می گذشت بر خورد
و با یک ناگاه به او عاشق دختر
شد. جوان گرفتار عشق چون

می‌دانست رسیدن به این دختر
برای او ممکن نیست به
نزد حکیمی رفت واز او برای حل
مشکلش چاره چوئی کرد. حکیم به
او پیشنهاد کرد که به خرابه‌ای که
او شهر بود برود و شبانه روز به
عبادت و نماز پردازد. جوان که
چاره دیگری نداشت حرف او را
قبول نمود و با سجاده نماز بطرف
خرابه رفت و در آن جا سجاده‌اش

را پهن کرد و مشغول عبادت شد. چند روزی گذشت و مردم هنگام ورود و خروج از شهر چشمشان به جوان عابد می افتاد و توجهشان جلب می شد. کم کم صحبت درباره آن جوان در میان مردم شهر شایع شد و هم درباره عبادت این جوان صحبت می کردند. کم کم این صحبتها به گوش حاکم رسید و او تصمیم

گرفت که از این جوان عابد! دیدار
کند. حاکم با همراهانش به خرابه
رفت و مدتی نظاره گر عبادتهای
جوان شد. سپس به
کاخش برگشت. چند روز بعد
دوباره حاکم نزد جوان رفت و این
بار به جوان پیشنهاد کرد که: چون
من پسری ندارم که جانشینم شد
بیا و دخترم را بگیر تا تو بعد از من
جانشین من شوی! جوان قبول کرد

وبه دستور حاکم برای او لباسهای
زیبا آوردند وبا شکوه زیاد او را به
کاخ حاکم بردند. وقتی جوان وارد
کاخ شد وچشمش به آن همه
شکوه وجلال ظاهری افتاد ناگاه
انقلابی در دلش پیدا شد وباخود
گفت: تو مدتی نماز قلابی خواندی
به اینجا رسیدی اگر نماز حقیقی
بخوانی به کجامی رسی؟ لذا

برگشت و عشق دختر را از دلش
بیرون کرد و عاشق خدا شد.^۱

این داستان به ما می فهماند که نماز
برای رسیدن به خواسته های مادی و
معنوی بسیار کارساز است.

کسانی که مشکل دارند رو به نماز
بیارند

^۱دیوان طاق‌دیس نراقی

کسانی که مشکل دارند افرادی که
شغل ندارند. افرادی که بیماری دارند.
افرادی که اضطراب دارند . افرادی که
دنبال همسر و ازدواجند.

حضرت حجه الاسلام و المسلمین
هاشمی نژاد می فرمودند:

یک پیر مرد مستی ماه مبارک رمضان
« مسجد لاله زار » می آمد خیلی آدم

موفقی بود همیشه قبل از اذان توی
مسجد بود.

به او گفتم حاج آقا شما خیلی موفق
هستید من هر روز که مسجد می آیم
می بینم شما زودتر از ما آمده اید جا
بگیرید.

گفت: نه آقا من هر چه دارم از نماز
اول وقت دارم. بعد گفت: من در
نوجوانی به مشهد رفتم

مرحوم « حاج شیخ حسن علی
نخودکی » باغچه ای در نبودک داشت
به آنجا رفتم و ایشان را پیدا کردم و
به ایشان گفتم: من سه حاجت مهم
دارم دلم می خواهد هر سه تا را خدا
توی جوانی به من بدهد. یک چیزی
یادم بدهید.

فرمودند: چی می خواهی؟

گفتم: یکی دلم می خواهد در جوانی به
حج مشرف شوم. چون حج در جوانی
یک لذت دیگری دارد.

فرمودند: نماز اوّل وقت به جماعت
بخوان.

گفتم: دوّمین حاجتم این است که دلم
می خواهد یک همسر خوب خدا به
من عنایت کند.

فرمودند: نماز اول وقت به جماعت
بخوان.

سوم اینکه خدا یک کسب آبرومندی
به من عنایت فرماید.

فرمودند: نماز اول وقت به جماعت
بخوان.

این عملی را که ایشان فرمودند من
شروع کردم و توی فاصله ی سه سال،
هم به حج مشرف شدم هم زن مؤمنه

و صالحه خدا به من داد و هم کسب با
آبرو به من عنایت کرد.^۱

افرادی که فرزند ندارند. افرادی که
فتنه ای آنها را اذیت می کند. شری
دامنگیر آنها شده است. افرادی که در
حال جنگ با دشمنند. افرادی که
دوران سربازی خود را می
گذرانند. افرادی که شغل پر استرس و
سختی دارند.

^۱ داستانهایی از مردان خدا صفحه ۵

افرادی که مدیر قسمتی هستند
.افرادی که نظامی هستند.افرادی که
مسئولیت امنیتی دارند.کسانی که
مسئولیت‌های مهمی دارند.و...

همه اینها اگر نماز با خشوع بخوانند
کارها برایشان آسان می شود. گره ها
باز می گردد.خواسته هایشان برآورده
می شود.و به اهداف خود می رسند.به
شرطی که نمازشان با خشوع و حضور
قلب باشد.عظمت الهی را احساس

کنند. در نماز، گریه از ته قلبشان
بکنند.

این همان نمازی است که انسان را از
فحشا و منکرات باز می دارد^۱.

این نماز جلو لواط و زنا و روابط
نامشروع را می گیرد. این نماز جلو
دزدی را می گیرد. این نماز جلو ظلم

إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ^۱

(45 عنکبوت) حقیقتاً نماز انسان را از
فحشا و منکر باز می دارد.

کردن را می گیرد. جلو جنایت را می
گیرد.

ادمی که نماز با خشوع می خواند، دنبال
کارهای زشت نمی رود و نماز مانند
سدی محکم از اینکه آلودگی پیدا
کند، او را حفظ خواهد کرد.

این همان نمازی است که انسان را به
خدا نزدیک می نماید.^۱

این همان نمازی است که محبوب الهی
است و خداوند ان را می پذیرد و در
عوضش گناهان او را می بخشد.^۲

حضرت علی (ع) فرمودند: « الصلاة
قربان کل تقی، نماز خواندن، برای
هر شخصی پرهیزگار وسیله نزدیکی به
خدا است ». نهج البلاغه، کلمات
۱قصار 136

:- قال رسول الله - صلى الله عليه و اله
من صلى ركعتين، ولم يحدث فيهما
نفسه بشيء من امور الدنيا، غفر الله
له ذنوبه؛

این همان نمازی است که اگر آدمی
بداند چقدر رحمت الهی او را فرا
گرفته هیچگاه سر از سجده بر نمی
دارد!^۱

کسی که دو رکعت نماز بخواند و در
آن دو رکعت، قلب خود را به چیزی از
امور دنیا مشغول نکند، خداوند
گناهایش را می آمرزد.
^۲(بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۲۴۹)

:-قال علی - علیه السلام
لویعلم المصلی مایغشاه من الرحمه
لما رفع راسه من السجود؛
اگر نمازگزار بداند که چقدر از
رحمت (خداوند تعالی) او را فرا
گرفته است، سرش را از سجده بر نمی
دارد.

^۱(غرر الحکم، ص ۲۶۱)

این همان نمازی است که ابلیس را
سخت عصبانی می کند و او را هزاران
فرسخ از آدمی دور می نماید.^۱

این همان نمازی است که انسان را عبد
و بنده خدا می کند.

-: عن الامام المهدی - علیه السلام
ما ارغم انف الشیطان بشیء مثل
الصلاه فصلها و ارغم انف الشیطان؛
هیچ چیز مثل نماز بینی شیطان را به
خاک نمی مالد و او را خوار نمی
کند، پس نماز بخوان و بینی شیطان
را به خاک بمال.
¹(بحار الانوار، ج 53، ص 182)

این همان نمازی است که باعث می
شود انسان هیچوقت در ضرر
و خسارت نیافتد.^۱

این همان نمازی است که زاد و توشه
دنیا و آخرت مومن است.^۱

:- قال الصادق - علیه السلام
ما خسر و الله من اتى بحقيقه السجود و
لو كان فى العمر مره واحده؛
به خدا قسم کسی که حق سجود را به
جای آورد و سجده حقیقی نماید، به
هیچ عنوان زیان متوجه او نشود،
گرچه در تمام مدت عمر چنین سجودی
را یک بار به جای آورد.
^۱(بحار الانوار، ج 85، ص 126)

همه در نماز به خنده افتادند جز ایه الله

خامنه ای

داستان زیر رو حاج آقای راشد یزدی

تعریف کرده اند.:

موقعی که (در زمان تبعید مقام معظم

رهبری) در ایرانشهر در محضر

حضرت آیت الله خامنه ای بودم،

:- قال رسول الله - صلى الله عليه و اله
الصلاه زاد للمومن من الدنيا الى
الآخره؛

نماز زاد و توشه مومن در دنیا برای
آخرت می باشد

¹(بحار الانوار، ج 82، ص 232)

روزی عده ای از علمای قم برای ملاقات ایشان آمده بودند؛ وقت نماز همه برای اقامه نماز جماعت به امامت معظّم له [حضرت آیت الله خامنه ای] آماده شدند. همین طور که نماز جماعت بر پا بود، ناگهان بزغاله ای وارد اتاق شد و شروع کرد به این طرف و آن طرف پریدن و در آخر سجّاده یکی از نمازگزاران را برداشت و با خود برد! چند نفر از نمازگزاران به

کلی آرامش خود را از دست دادند و
خندیدند که یکی از آن ها من بودم و
از خنده ما دیگران نیز به غیر از آقا
خندیدند و آقا نمازشان را بدون هیچ
گونه حرکت اضافی به پایان رساندند
بعد از نماز از آقا پرسیدم که شما
چطور توانستید نمازتان را ادامه دهید؟
آقا فرمودند: در مورد چی؟ عرض
کردم به خاطر بزغاله ای که وارد اتاق

آقا فرمودند: ذره‌ای از این شده بود
جریان متوجه نشدم.^۱

این همان نمازی است که وقتی
نماز گزار به آن می پردازد همه
چیزهایی که در اطراف اوست صدای
تسبیحشان را می شنود چنانچه در

حالات آخوند ملا محمد کاشی آمده
است که:

ایشان حالات غریب و مکاشفاتی
داشتند که همگی دلالت بر عظمت
روحی آن بزرگوار می کند. چنانچه می
گویند در نمازش در سوره حمد آیه
«ایاک نعبد و ایاک نستعین» را گاه
بیش از صد بار به حالت خضوع و
خشوع تکرار می کرد تا آنکه به حالت
بی هوشی نقش بر زمین می شد.

حاج آقا رحیم ارباب که پیوسته ملازم
محضر درس و خدمت آخوند کاشی
بود نقل می کنند که: «یک روز عصر
آخوند به من فرمود: آقا رحیم، امشب
برای غذا بی میل نیستم که بادمجان
بخورم، و این از نوادر بود که آخوند
میل به غذای پختنی کرده بود، چون
معمولا به غذای ساده اکتفا می نمود.
من رفتم مقداری بادمجان خریدم و
آنها را آماده کردم که در پستوی

حجره آنها را سرخ و مهیا نمایم. کم
کم مغرب شد و آخوند به نماز
ایستاد، حالتی پیدا کرد که گفتنی
نیست. آنچنان با خدا مناجات می کرد
که گویی تمام درختان مدرسه با او
همنوا شده و می خوانند: «سبوح قدوس
رب الملائکه و الروح». غرق در عوالمی
بود که گویا در زمین نبود و حضور مرا
در آن مکان به کلی از یاد برده
بود. من مات و متحیر و مبهوت آن

صحنه ملکوتی بودم که ناگاه به خود
آمد و من هم به خود آمدم در حالی
که دودی غلیظ تمام حجره را فرا
گرفته بود و در آن عالم حیرت
بادمجانها همه در تابه سوخته و ذغال
شده بود. آخوند هم بدون آنکه چیزی
از آن حال و جذبه به روی خود بیاورد
فرمود: آقا رحیم بادمجان سوخت؟
طوری نیست امشب هم حاضری
خودمان را می خوریم!

اقا رحیم ارباب باز می فرمودند:

شما آخوند کاشی را ندیده بودید،
وقتی آخوند به طرف خدا می ایستاد و
نماز می خواند استخوانهای سینه اش
می لرزید و حالتی داشت که همه در و
دیوار مدرسه صدر جذب می شد

مرحوم آخوند گزی اصفهانی از علمای
برجسته اصفهان و معاصر با آخوند

کاشی بودند نقل می کنند که: من یک
شب در مدرسه صدر اصفهان میهمان
یکی از طلبه ها شدم. در آن شب
احساس کردم در و دیوار و درخت ها
مشغول ذکر گفتند. آمدم درب حجره
آخوندکاشی دیدم ایشان با یک حالت
مخصوصی مشغول نماز خواندن
هستند و من احساس کردم در و دیوار
و درخت ها همراه آخوند ذکر می
گویند.

همچنین آقا رحیم ارباب نقل می
کنند: یک شب من از اتاقم به قصد
وضو به صحن مدرسه آمدم که نماز
شب را بخوانم وقتی از اتاق بیرون
آمدم دیدم صدای همهمه ای می آید
هر چه نگاه کردم دیدم همه جا
خاموش است ولی از همه جا و درختان
و در و دیوار نجوایی که مانند ذکر بود
به گوش می رسید. رفتم وضوخانه
دیدم آن جا هم صدا می آید، تعجب

کردم که این صدای ذکر از کجاست؟
آمدم در ایوان نماز بخوانم متوجه
شدم که مرحوم آخوند کاشی در
قنوت و نماز وترشان ذکر می گویند و
گریه می کنند. و در و دیوار هم اذکار
را با او تکرار می کنند. من همینطور
ایستادم و به او نگاه کردم تا نماز صبح
شد و دیدم که سر و صدا تمام شد¹

حجت الاسلام سید باقر شفتی

این سید بزرگوار، پیوسته مراقب باری
تعالی بود و چیزی او را از حالت
حضور و مراقبت باز نمی داشت ،
گوشه های چشم او از کثرت گریه
کردن در مقام تهجد مجروح شده
بود.

یکی از نزدیکان این بزرگوار گفته
است: با آن مرحوم به یکی از روستاها
رفتیم و شب را در راه گذرانیدیم . سید
به من فرمود: نمی خوابی؟ من رفتم که

بخوابم ، چون سیّد گمان کرد که من
خواهیدم، برخاست و مشغول نماز شد،
به خدا قسم دیدم بندهای دوش و
اعضایش می لرزید به طوری که
کلمات نماز را از شدت حرکت فکین
و اعضا مکرّر می نمود تا آن را صحیح
ادا کند¹

¹. قصص العلماء: 137، 123

این همان نمازی است که وقتی فرد
آن را بجا می آورد نشاط و شدابی
عجیبی در خود احساس می کند.

این همان نمازی است که حجاب های
معرفت را کنار می زند و نمازگزار به
ملکوت اسمانها و زمین ها نظر می
نماید

نماز ایه الله محمد جواد انصاری

دکتر علی انصاری (فرزند مرحوم

:انصاری همدانی) بیان می کند

آقای انصاری در شبستان حاج «

محمد طاهر، در مسجد جامع همدان

نماز می خواند و افرادی که با ایشان

نماز می خواندند همان افراد خاصی

بودند که نسبت به آقا شناخت داشتند.

و بعد از نماز مغرب و عشاء ایشان

همراه چند تن از شاگردانشان به

منزل می آمدند و من هم همراه پدرم

بودم. این ها بعد از نماز طوری
حالشان منقلب می شد که هیچ کدام
یارای صحبت کردن نداشتند و کاملاً
در سکوت و خلوت خودشان فرو رفته
بودند.

یک بار که از مسجد بر می گشتیم
یکی از دوستان آن چنان انقلاب
روحی شدیدی پیدا کرده بود که به
نفس نفس افتاده بود و بلاانقطاع اشک

می ریخت.

هوا هم سرد و زمستانی بود. به منزل
که رسیدیم، همه رفتند زیر کرسی
نشستند، ولی ایشان از شدت حرارتی
که داشت بیرون کرسی افتاده بود و
آن قدر سینه اش حرارت داشت و
نفس نفس می زد که مرحوم ابوی
فرمود: بروید روی سینه اش برف
بگذارید.

برف را که روی سینه ایشان گذاشتند،
مثل این بود که برف را روی بخاری
گذاشته بودند، جیز ... این طور صدا
می کرد.

آقای اسلامیة از شاگردان ایشان، در
احوال استادش می گوید
گاهی بعد از نماز همین طور که رو «
به قبله بودند، شاگردانشان متوجه می

شدند که ایشان در حالت عادی نیست
و از خود بی خود است^۱

این همان نمازی است که وقتی هزار
رکعت می خواند هیچ احساس
خستگی نمی کند همان گونه که وقتی
علامه امینی هزار رکعت نماز

¹ kash-kool.blogfa.com/9312.aspx

میخواند، از او می پرسیدند آیا شما
خسته نمی شوید؟ فرمود:

مگر ماهی از شنا خسته می شود که
من از نماز خواندن خسته شوم؟^۱

نکته مهم: نماز خواندن معیار قبولی
سایر اعمال خوب است. اگر نماز قبول
شود سایر کارهای خوب انسان هم
قبول می شود ولی اگر نماز پذیرفته

^۱. حیات عارفانه فرزندانگان، ص 57

نشود بقیه اعمال انسان هم قبول نمی
شود.

پس اگر کسی نماز نخواند و کربلا
برود زیارتش قبول نیست!

اگر کسی نماز نخواند و بیمارستان
بسازد از او قبول نمی شود!

اگر کسی نماز نخواند و دهها یتیم را
نگه داری کند از او قبول نمی شود!

اگر کسی نماز نخواند و دعای توسل
بخواند فایده ای ندارد!

اگر کسی نماز نخواند و خدمات زیادی
به مردم بکند بازهم فایده ای ندارد.

عبادت و بندگی تنها راه رسیدن به کمال!

89
